

با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهپازی نازنین.
برنامه ۹۴۸، غزل شماره ۱۴۸۰ و ابیات انتخابی.

«به نام خداوند عشق»

خیزید و محسبید که نزدیک رسیدیم
آواز خروس و سگ آن کوی شنیدیم

والله که نشان‌های قروی ده یار است
آن نرگس و نسرين و قرنقل که چریدیم

از ذوق چراگاه و ز اشتاب چریدن
و ز حرص، زبان و لب و پدفوز گزیدیم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۸۰

-قرو: جوی آب
-پدفوز: گردا گرد دهان

در این برنامه و غزل که در چند سال قبل هم اجرا شده است مولانای عزیز دوباره به خیزید و محسبید اشاره می‌کند که به‌پا خیزید و بیدار شوید، خوابیدن در ذهن و خوابیدن در همانیدگی‌ها کوتاه‌مدت جایز بوده است.

لحظه‌به‌لحظه شناسایی کنید زمان بیدار شدن نزدیک است و آواز آن به گوش می‌رسد، خروس زندگی پیغام‌های پی‌درپی خود را به گوش می‌رساند و نوید روز و روشنایی را می‌دهد که شب و تاریکی ذهن در حال اتمام شدن است و سحر و زنده شدن به زندگی نزدیک که نگران عوعو کردن‌ها و پارس کردن‌های من‌ذهنی‌ات مباحش و از آن مترس، او مأموریتش این است که تو را از خطراتی که در مسیر و در راهت وجود دارد و از دشمنان و کسانی که مانع راه تو می‌شوند و راه تو را می‌زنند با خبرت سازد.

آن قدر باید خیزیدن و نخسبیدن را نگه‌داری که مرکز عدم شود و آن قدر باید به سر و صداها من‌ذهنی‌ات گوش فرا دهی و شناسایی کنی که از خطرات راه آگاه شوی و نخسبی و به‌پا خیزی که به مرکز عدمت وصل شوی.

خیزید و محسبید که جوی باریکه فضای گشوده‌شده را در درونت حس کنی. درست است که اوضاع نابسامان است و بر وفق مرادت نیست و در گوشه‌گوشه جامعه و اطرافیان خرابی وجود دارد که تو را آزرده‌دل و رنجور می‌سازد، ولی بوی خوش اشعار مولانای جان که یکی نماد دیدن و زیبایی‌های درونت یعنی نرگس و دیگری نسرين که نماد سخن گفتن مولانای عزیز از طرف زندگی‌ست به‌سوی تو که پیغام‌های زندگی را ابلاغ می‌نماید که سحر نزدیک است محسب و بیدار شو و بیدار بمان و گل قرنقل که نمادش این است که با چشم عدم‌بینت قادری زیبایی‌های زندگی را از درون ویرانی‌ها و خرابی‌های اطرافیان بیرون بکشی و ببینی.

ذوق زنده شدن و درد طلب داشتن به اصلت در درونت به گروگان نهادینه شده است که باید به او زنده شوی. خداوند تو را به این دلیل به این جهان مادی فرستاده است که آهوی معانی او هستی و دارای دانش و خرد الهی‌اش که زیبایی‌های کائنات عالم هستی را که نماد خودش است به تو نشان دهد و از طریق تو بیان نماید که بتوانی چند صباحی از چراگاهش بچری و نهایت لذت و استفاده را ببری.

تو مهمانی و مسافر کوتاه‌مدت این قطار زندگی ولی افسوس و صد تأسف که در همین مرحله مانده‌ای و دچار مسیر انحرافی شده‌ای و دچار شتاب‌زدگی در ذهن گرفتار اسباب و علت‌های ذهن که با ترس و اضطراب و نگرانی و حرص و طمع خود را همانیده ساخته و دردمند و رنجور و ناتوان. و به دنبال افزودن و انباشته کردن چیزها و به دنبال تأیید و توجه و مهرطلبی از دیگران و از کسانی که خودشان دردمندند و درونشان تهی و خالی از مهر است و عشق. بیدار شو بیدار شو آگاه شو آگاه شو که شب رفت و بیزار شو و بیزار شو از هر همانیدگی و از هر ندا و هر آواز غول و از هر ترس و ناامیدی که تو را به قعر سفول و پستی و تباهی می‌کشاند.

تا وصال به معشوق خطوتینی است یعنی دو قدم یعنی دو قدم راه است. دو قدم بیشتر نمانده است. فاصله‌ای نداری راه نزدیک شده است فقط کافی‌ست که قدم اول را با فضاگشایی و تسلیم و پذیرش و رضا داشتن در برابر تمامی ناملایمات و نامرادی‌ها برداری. قدم بعدی را خود زندگی برایت برمی‌دارد و با قانون جذبه و بارقه حشش تو را هدایت می‌کند و به‌سوی خودش می‌کشاند.

کاروان رفت و تو غافل خفته‌ای در زبانی در زبان، بیدار شو و محسب، جوانی و شور زندگی در توست. کار کوتاه را مکن بر خود دراز.

خیزید و محسبید درست است که با هر بی‌مردی‌ات من‌ذهنی تو را به واکنش دعوت می‌کند، ولی تو بیدار باش و بیدار بمان و آگاه که اتفاقات برحسب قضا و قدر و قانون «کن‌فکان» الهی می‌افتد تا تو را بی‌مراد سازد تا به مراد دلت که عشق اوست و عشق یکی شدن با اوست برساند.

فضا را باز کن عقب بنشین و عقب نشینی کن و اجازه بده که قضا و قدر اسباب تغییرات را فراهم بیاورد. فقط تسلیم و فقط تسلیم تمام و توکل و رضا داشتن کلید است و رمزگشا که در تسلیم ما چون مردگانیم.

تو شمع و نور و ستاره هدایت در درونت که می توانی از شب ذهن و از شب همانیدگی ها قیام کنی و با نور درون خود را بیدار سازی و بیدار بمانی و خود را بیان نمایی. نه این که هدایت گر مردم و نه این که قاضی و قضاوت کننده مردم باشی. تو برای خودنمایی و تکبر و غرور به این جهان نیامده ای. هر چه من ذهنیات را بزرگتر کنی بی مرادی هایت بیشتر می شود و نالیدن و شکایت ها بدتر و غم و اندوها بیشتر. بیدار شو و بیدار بمان. چقدر می خواهی که سرت به دیوار بلا برخورد کند تا به پند بزرگان گوش فرا دهی. خیزید و محسبید، چقدر می خواهی به لاف زدن های ذهنی و ادعاهای پوشالی ات ادامه دهی و منم منم کنی که کاملی و ایرادی نداری و اگر ایرادی هست از دیگران است و در من ذهنی فقط تجسم سازی می کنی که انداختن همانیدگی ها و همانیده نشدن مانند آب خوردن است و کاری ندارد و خود را از هر دامی مصون می داری و این گفته پیامبر را نادیده انگاشته ای که:

حزم سوء ظن گفته است آن رسول
هر قدم را دام می دان ای فضول
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۸

-فضول: یاوه گو

که به خودت و من ذهنیات شک کن که در هر قدمی دامی نهفته است و دامی وجود دارد.

گفت حق ز اهل نفاق ناسدید
باسئهم ما بینهم باس شدید
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۰۲

خیزید و محسبید. چقدر می خواهی که اظهار شجاعت و توان مندی کنی که مُردن به من ذهنی راحت است و در من ذهنی خود را شیر می پنداری؟ مواظب باش و جلوتر مرو این ادعاهای تو خالی را ادامه مده امتحان می شوی و زمان عملکرد داشتنت فرامی رسد.

آیا می تواند حرف و عملت یکی باشد؟ و در برابر ناملايمات زندگی و بی مراد شدن هایت فضاگشایی کنی و تسلیم تمام داشته باشی؟ خداوند درباره اهل نفاق یعنی من های ذهنی که مردم ناراستی هستند در سوره حشر آیه ۱۴ می فرماید که آن ها در جمع خود دلاوری و شجاعت بسیار اظهار می کنند. آیا موقع رعایت کردن قوانین زندگی که همان پذیرش و تسلیم و فضاگشایی است ضعف نشان می دهی یا مردانه و درست و حسابی حرف و عملت یکی است؟

در میان همدگر مردانه اند
در غزا چون عورتان خانه اند
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۰۰۳

گفت پیغمبر سپهدار غیوب
لا شجاعه یا فتی قبل الخروب
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۰۰۴

-غزا: جنگ

یا فقط حرف می زنی و در گرافه گویی و نشان دادن شجاعت و دلیری ات فقط ادعا داری و می خواهی در خود نمایی کردن از دیگران پیشی بگیری؟ آگاه باش که در زمان روبرو شدن با چالش های زندگی نمی توانی مردانه فکر و عمل کنی تا خلاقیت زندگی در وجودت جاری گردد. اشاره به این حدیث نبوی است:

بدان که پیامبر اکرم که سردار و سپهسالار جهان غیب است فرموده است که ای جوان پیش از جنگ شجاعت مفهومی ندارد و آگاه باش که انداختن همانیدگی‌ها کار سهل و آسانی نیست.

ز آن که زادوگم خیالاً گفت حق
کز رفاق سست برگردان و رزق
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۲۱

زیرا خداوند در سوره توبه به آیه ۴۷ اشاره دارد که جز تباهی و دلسردی به شما نیفزایند از دوستان و همراهان سست‌عنصر روی‌گردان شو .

حال سؤال اساسی و مهمی که باید از خودت بررسی این است که آیا در این مسیر جدی هستم یا سست‌عنصر؟ و با هر واکنش و چالشی شانه خالی می‌کنم؟ و آیا در این مسیر و راه با من‌های ذهنی همراه می‌شوم و تحت تأثیر فکرها و انگیزهای سست‌شان قرار می‌گیرم؟ یا نه واقعاً روی جای محکم ایستاده‌ام و دستگیره عروۃ‌الوثقی الهی را در دست گرفته‌ام؟ از این من‌های ذهنی سست‌عنصر پرهیز کن، چراکه هم راه خود را می‌زنند و هم مانع و سد راه تو می‌شوند و انرژی مخرب خود را در درونت سرازیر می‌سازند که تو را از مسیر و هدف دلسرد کنند. پس بنابراین به دنبال رستم دستان و شیر خداوند مولانای جان باش و به دنبال برنامه انسان‌ساز گنج حضور.

زین هم‌هان سست‌عناصر دلم گرفت
شیرخدا و رستم دستانم آرزوست
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۱

و در پایان وقتی که خرد بی‌منتهای کائنات سرگرم کار است زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهیست
چون غفورست و رحیم این ترس چیست؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم بمانید خیلی ممنون ، خدانگهدار شما
زهرا سلامتی ، از زاهدان.